

در دانشگاه‌های فرانسه رسم است که در آغاز سال تحصیلی، کلاس درس با سخنرانی یکی از فضلا رسمیت می‌یابد. امسال، کار دانشکده روزنامه‌نگاری پاریس با گفتار ژان-نوئل ژاننه، مورخ، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و معاون سابق وزیر ارتباطات آغاز شد که ترجمه آن را می‌خوانید.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مورخی را دعوت کرده‌اید و با این کار خود خطراتی را پذیرفته‌اید. پس باید این خطرات را به عهده بگیرید. چون با پذیرش حرفه‌ای چنین وابسته به «مسائل آبی» که در آن هر هیجانی غالباً هیجان پیشین را پس می‌زند، می‌پندارم که چشم دوختن به مسائل آینده نیز حائز اهمیت و سودمند است و من برای آغاز گفتار خود به رفتار دو مرد عمل تکیه می‌کنم که روزنامه‌نگاران برجسته‌ای هم بودند. این دو تن یکی کلمانسو^۱ است و دیگری ژان ژورس^۲. از میان گفتگوهایی که صد سال پیش بین این دو در گرفت، مشاجره و برخوردی است که به‌نبش گور می‌ارزد.

۱. کلمانسو Clemanceau شهردار پاریس، نماینده مجلس، روزنامه‌نگار، نخست‌وزیر فرانسه.

۲. ژورس Jean Jaurès بنیانگذار روزنامه هومانته، ارگان حزب کمونیست فرانسه. استاد فلسفه، روزنامه‌نگار، سیاستمدار. او را در سال ۱۹۱۴ به‌خاطر هواداری از صلح کشتند.

از دسامبر ۱۸۹۴ تاکنون صدسالگی می‌گذرد. در آن سال لونیه پو در تماشاخانه «آتلیه» نمایشنامه‌ای را به‌روی صحنه می‌آورد که در محافل روشنفکران و سیاستمداران توفیق چشمگیری می‌یابد. آن نمایشنامه «دشمن مردم» اثر «ایسن» بود که بحثهای فراوانی برانگیخت. هنگامی که وارد این دانشکده زیبا می‌شوید، درونمایه نمایشنامه شما را راست به‌اندرون دایره «وظیفه و اخلاق» می‌برد.

در نروژ دکتر توماس استوکمان، پزشک آبهای معدنی شهری با تأسف متوجه می‌شود که بسیاری از بیمارانش، بیمارتر از هنگام ورود به‌دیار خود برمی‌گردند. پس به‌جستجو می‌پردازد و درمی‌یابد که آبهای شهر با گنداب دباغخانه مجاور آلوده می‌شوند. فاجعه‌ای سیاسی-اقتصادی (اصطلاحاتی که در آن دوره متداول شد) مطرح است. او کشفش را با شادمانی به‌دوستانش اعلام می‌دارد. دوستان هم به‌تبریک و تهنیت او می‌پردازند و پیش از همه، راز را با همشاگرد سابق خود هوشمند تقدیر روزنامه اصلی شهر - «روزنامه مردم» - در میان می‌گذارد. وی فریاد برمی‌دارد که «ستایش‌انگیز» است و ستونهای روزنامه خود را در اختیار او می‌گذارد. استوکمان هم مقاله‌اش را می‌نویسد و به‌اداره روزنامه می‌رود تا نمونه چاپی را اصلاح کند. اما در آنجا ناگهان ورق برمی‌گردد. یکباره به‌او اعلام می‌دارند که مقاله‌اش را منتشر نخواهند کرد. استاندار که برادر استوکمان است مداخله می‌کند، و مسائل نسبتاً ساده‌ای را به‌مدیر روزنامه گوشزد می‌کند. یکی اینکه شرکت آبهای معدنی نمی‌تواند از عهده هزینه تصفیه چشمه‌ها برآید. و دیگر اینکه وظیفه مردم است که این هزینه سنگین را بپردازند و مردم از شنیدن چنین خبری ناراضی خواهند شد. بنابراین در اولین فرصت شهردار و اعضاء انجمن شهر را عوض می‌کنند. بدتر از همه آنکه بیماران بعدی از معالجه با آب معدنی این شهر خودداری خواهند کرد، چرا که شهرهای رقیب این شهر را به‌عنوان کانون آلودگی اعلام خواهند کرد. و بدین ترتیب صاحبان خانه‌ها ورشکست می‌شوند، چرا که دیگر نخواهند توانست آنها را اجاره دهند. از قضا رئیس اتحادیه مالکین خانه‌ها هم مدیر چاپخانه‌ای است که روزنامه مردم در آن چاپ می‌شود. چنانکه ملاحظه می‌کنید، مسائل طوری جور شده است که آقای هوشمند، به‌رغم شور و شوق اولیه تصمیمی منفی اتخاذ می‌کند. بنابراین افکار عمومی شهر به‌وسیله روزنامه «مردم» علیه دکتر تحریک می‌شود و انگیزه‌های ناروایی به‌دکتر نسبت می‌دهند. وی در جلسه‌ای شرکت می‌کند که در آن او را هو و تقریباً سنگسار می‌کنند. لباسهای پاره می‌شود و به‌خانه برمی‌گردد و می‌گوید «هنگامی که انسان می‌خواهد از حقیقت و آزادی دفاع کند نباید بهترین شلوار خود را ببوشد.» و با متانت به‌تنهایی مطلق پناه می‌برد. ولی مردم برآشفته شیشه پنجره‌های خانه‌اش را با سنگ می‌شکنند. در اینجا دست‌کم موقتاً، دو نیروی معمول این موارد، یعنی سیاست و تجارت با هم متحد می‌شوند تا آفتاب حقیقت را که از چاه تیرگی می‌دمد سرکوب کنند. در یک سو قدرت دولت، در برابر انتشار اخبار درست، به‌هوداری از منافع عمومی که با سکوت حفظ می‌شود برمی‌خیزد. در سوی دیگر، قدرت پول که زیرکانه عمل می‌کند. نمایشنامه حول محور تغییر عقیده روزنامه

مشاجره کلمانسو و ژورس

چند هفته‌ای نقل همه محافل فرهنگی و اجتماعی پاریس همین موضوع است. در آن دوره، نمایش در استقرار نبرد آموزه‌ها و نیز پیشبرد اندیشه مدنی نقش اساسی داشت. در زمره همه کسانی که سخن می‌گویند، دو مرد بزرگ یعنی ژرژ کلمانسو و ژان ژورس بیش از همه جلب نظر می‌کنند. کلمانسو در روزنامه «عدالت» و ژورس در روزنامه «جمهوری کوچک». البته هر دو مرد در یک نکته اتفاق نظر دارند: هر دو رفتار مطبوعات را محکوم می‌کنند و شجاعت استوکمان، پزشکی را که نماینده شهامت مدنی است می‌ستایند و از نقش نهفته پول ابراز نگرانی می‌کنند. ولی جالب‌تر از همه اختلاف ظریفی است که در تحلیل این دو مرد به چشم می‌خورد. چرا که این تفاوت به‌ما امکان می‌دهد که گامی به‌پیش برداریم. به‌منظور اختصار بگویم که به‌نظر کلمانسو، رفتار «روزنامه مردم» که از راه خود منحرف می‌شود، گرچه اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، نابخشودنی است. و حال آنکه به‌عقیده ژورس چون رفتار روزنامه موقت است، پس بخشیدنی است.

همه اندیشه این دو مرد، که به‌صورت گفتگو است، حول محور جدل اکثریتها و اقلیتها در حکومت مردم‌سالاری و این پرسش می‌چرخد که مطبوعات و کسانی که وظیفه اداره مطبوعات را در برابر شهروندان به‌عهده دارند چه نقشی باید در این جا ایفا کنند. به‌نظر کلمانسو قضیه روشن است. او می‌نویسد: «این نمایش، تجلیل از نیروی فردی در برابر اشتباه‌ها، پیشداوریها و دروغهایی است که افکار عمومی از آنها ساخته می‌شود.»

او عقیده استوکمان را که بعداً نیز بارها خاطر نشان ساخت و با نظر او سازگار بود با تأیید ذکر می‌کند: «نیرومندترین انسان دنیا آن کسی است که از همه تنها تر است.» اتفاقاً همین نظر است که ژان ژورس نمی‌تواند بپذیرد. او در روزنامه «اخبار تولوز» واکنش نشان می‌دهد و می‌گوید که کلمانسو در غلو از فضیلت تنهایی خطا می‌کند. او می‌نویسد: «آیا کلمانسو کاملاً مطمئن است که صلاحیت خصوصاً از آن کسانی است که تحصیل کرده و کتاب خوانده‌اند؟ کارگران کارخانه‌های بزرگ شمال کشور، که با زندگی سخت و غم‌انگیز پادگان و زندان نیز آشنا گشته‌اند، درباره آزادی در حکومت سرمایه‌داری بیش از آنان خبر ندارند؟ و از همه نظریه‌پردازان جزمی و کارشناسان اقتصاد سیاسی بیشتر نمی‌دانند؟» کلمانسو نیز بی‌درنگ با پذیرش مثال ژورس به‌او جواب می‌دهد: «ژورس راست می‌گوید که جماعت کارگران شمال درباره زندان غم‌انگیز خود همیشه بیشتر از افراد گوشه‌نشین اطلاع دارند.» ولی او می‌افزاید: «کارگر شمال پس از ناله، از دست غم نجات نمی‌یابد.» اندیشمند است که از همان گوشه اتاق خود نجاتش می‌دهد و دادش را می‌ستاند. آنگاه رندانه نقش مارکس را به‌یاد ژورس سوسیلیست می‌آورد: «اتفاقاً همه کار ژورس همین است که بکوشد جماعت کارگران شمال کشور را وادارد تا طبق بینش خاصی در مورد منافع آنان رأی دهند که از یک بینش فکری ماوراء رود رن سرچشمه می‌گیرد.» پس می‌بینید که

چگونه کلمانسو فکر می‌کند که انحراف «روزنامه مردم» نابخشودنی است. چون روزنامه می‌بایست تنهایی «گواهی پُرگزند» را برمی‌گزید.

این مطلب ما را به یاد امیل زولا می‌اندازد، که چنانکه می‌دانید چند سال پس از آن، در روزنامه «سپیده‌دمان» به سردبیری همین کلمانسو، «من متهم می‌کنم» را انتشار داد. رفتار هوشتاد نابخشودنی ولی در عین حال قابل پیشبینی است. چرا که موقعیت مطبوعات، در کوتاه‌مدت سبب می‌شود که روزنامه باید مطلوب خوانندگان باشد و بنابراین وسیله شهادتی را که کلمانسو فقدان آن را به او سرزنش می‌کند ندارد. ژورس می‌گوید به همین دلیل باید هوشتاد را بخشید که تغییر عقیده داده است، چرا که او قربانی نظام سرمایه‌داری است، چون در این نظام قدرت پول چنان است که امکان دلیری را از روزنامه سلب می‌کند. کلمانسو در بیان خود از واژگان اخلاقی بهره می‌جوید، ژورس در جایگاه تحلیل اجتماعی-اقتصادی قرار می‌گیرد. مسؤول سرمایه‌داری است. پس ضعف نابخشودنی و به‌رحال موقت است. چرا که سرانجام روزی همه این مصائب رفع می‌شود و در جامعه آینده تضاد بین منافع مادی و آرزوی حقیقت ناپدید می‌گردد.

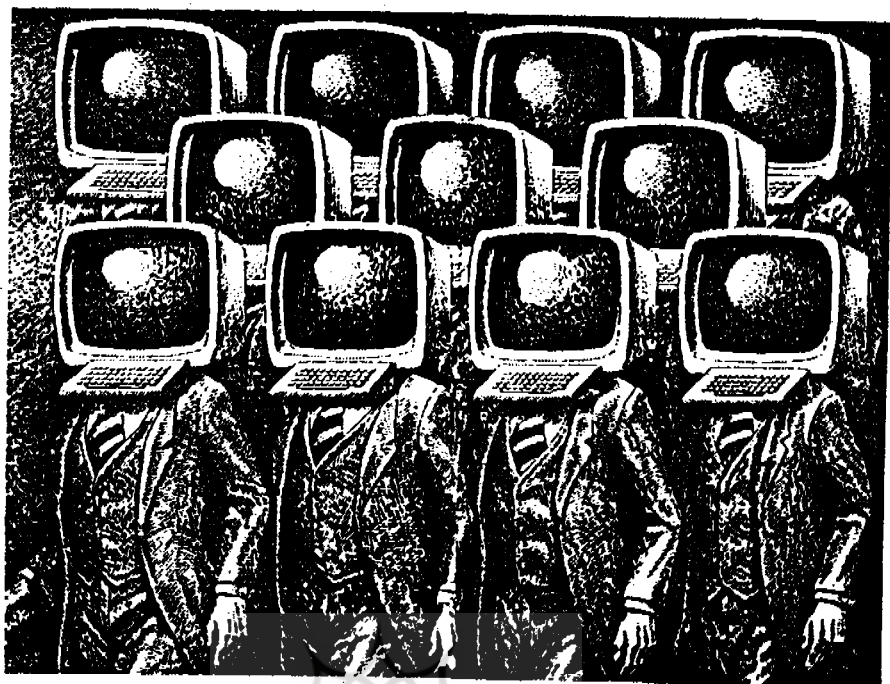
کلمانسو در پاسخ می‌گوید: «به‌رحال، تضاد و نبرد جاودانی است، و پیشرفت همیشه مستلزم پیکار افراد پیشتاز است. البته این دو مرد، که از فرزندان عصر روشنگری هستند، سرانجام به هم می‌رسند. هر دو می‌اندیشند که بشریت با نور معرفت اصحاب دایرة‌المعارف سده هزدهم روشن می‌گردد و به تدریج از تعصبات و جهل گذشته آزاد می‌شود. ولی تفاوت ارزیابی آنان همچنان جالب است. چرا که اختلافشان حول محور زیر می‌چرخد: در حکومت مردم‌سالاری - و این لب مطلب است - رسانه‌های همگانی باید مشعلی شوند که پیشاپیش راه را نشان دهند، ولو به‌زیان اکثریت. استوکمان اگر توانسته بود مقاله خود را در «روزنامه مردم» منتشر کند، این نقش را ایفا می‌کرد. یا نه، به عکس، باید راه واقع‌گرایی پیش گیرد و این‌گونه گذشتها را نه به‌خاطر مصالح اقتصادی، بلکه به‌خاطر همان اصول مردم‌سالاری بپذیرد: چون فروتنی اجتماعی ایجاب می‌کند که رسانه‌ها تردید کنند که بتوانند به‌تنهایی علیه همه مردم، علیه افکار عمومی حق داشته باشند. بنابراین آیا رسانه‌ها باید از افکار عمومی پیروی کنند، ولو با همه آن همراه باشند، یا حداکثر اندکی پیشاپیش آن حرکت کنند؟ فقط به‌خاطر آنکه پیروان خود را از دست ندهند، یعنی علت وجودی خود، را که موجب ساختن مردم و کشیدن آنان به‌راه خود است، نابود نکنند؟

آزادی ضامن حقیقت

گذشت به‌خاطر مؤثر بودن، مطلق‌گرایی به‌قصد گواهی دادن. این مطلب موضوع جالبی برای آزمون ورودی دانشکده مدیریت می‌تواند باشد... ولی در عین حال توجه داشته باشیم که مشاجره کلمانسو-ژورس نشان تاریخ را بر تارک خود دارد. چون این مشاجره بین دو تن که از نسل خاصی هستند پیش آمده است. این نسل کشف کرده بود که آزادی در برابر دولت، که با قانون ۲۹ ژوئیه ۱۸۸۱ تضمین و تأیید شده است، به‌مبارزات دیگری چون ایستادگی در برابر

فشار پول، سود مادی، منافع فردی علیه منافع عمومی نیز امکان عرض وجود می‌بخشد. منظر این فشارها شهردار، همان برادر استوکمان، مدیر چاپخانه، همان رئیس اتحادیه مالکین است. نسلی که پیش از کلمانسو-ژورس پا به میدان مبارزه نهاده، قانون ژوئیه ۱۸۸۱ را به تصویب رسانده است. آنگاه ژورس ۲۹ ساله بود و کلمانسو چهل ساله. ولی نویسندگان متن قانون اینان نبودند، شصت ساله‌هایی بودند که در پیکار علیه امپراتوری دوم آیدیده شده بودند. این متن، در عصر خود آزادیخواهان‌ترین قانون دنیای غرب جلوه می‌کرد. ناکامی‌هایی که در پی آن دست داد نباید شکوه الهام و دلیری مدنی چنین اعتمادی به توده‌ها و توان روشنی‌آنان را از نظر دور دارد.

روزی که لحظه‌ای در حرفه خود به تردید افتادید، در مورد اتخاذ فلان تصمیم اخلاقی با خود چون و چرا کردید، یا به مایه اعتمادی که می‌توان به حقیقت داشت دستخوش شک شدید، بی‌درنگ بحث‌هایی را که پیش از تصویب قانون ۱۸۸۱ در گرفت و در «روزنامه رسمی کشور» به چاپ رسید بخوانید. نه تنها از زیبایی گفتار شیفتگان جمهوری در شگفت خواهید شد، بلکه خصوصاً از اصل مطلب، از دلیری آنان و از این اعتقاد روشن سده هژدهم که آزادی ضامن حقیقت، پایه پرورش توده مردم و خود در درازمدت اساس و پیشرفت مردم‌سالاری است تعجب می‌کنید. من و سوسه این لذت را که بخشی از گزارش کامی پلتان *Camille Pelletan* به سنا، در ژوئیه ۱۸۸۱ را برایتان بخوانم بر نمی‌تابم: «مطبوعات آزاد مژده ضمنی جمهوری به آراء عمومی است.» تنها مطبوعات خصوصاً مطبوعات ارزان‌گفتاری که به یاری بخار و برق در ساعتی معین، همه جا حاضر است، می‌تواند همه کشور را همچون در یک میدان عمومی گرد آورد و سرتاسر آنرا انسان به انسان و روز به روز از راز همه حوادث باخبر گرداند و در جریان همه مسائل قرار دهد. می‌بینید که نسبتاً راحت می‌توانید با مطبوعات ارزان‌گفتار را در مورد رادیو و تلویزیون امروز صادق دانست. این خوشبینی اساسی و ساده‌انگار که خاستگاه قانون سال ۱۸۸۱ است ناظر به هدفی و در جستجوی ضامنی است. هدف، جامعه‌ای است که در برابر خود چون آئینه‌ای شفاف باشد. این اندیشه ناشی از سرکوب خودکامگی‌های پیشین است که در یک حکومت مردم‌سالارانه نوین باید از هر رازی پرهیز کرد و هر چه را که در خفا می‌گذرد باید افشا کرد؛ خلاصه هر کنجکاوی مشروع است. ضامن دوگانه‌ای در خدمت این هدف قرار دارد. از یک سو استقلال، استقلال کامل، در برابر قدرت دولت، و نسبتاً گسترده در برابر قوه قضائیه. چرا که قانون مطبوعات البته تقاضای محاکمه اشخاص را ممکن می‌گرداند. و حتی این تقاضا را چنان سازمان داده است که کسی که خود را در معرض حمله می‌پندارد در برابر روزنامه ناتوان است. اساس این آموزه آن است که آزادی حقیقت را تضمین می‌کند و حقیقت ضامن مردم‌سالاری است. ضمناً قانون حاوی این اندیشه است که بلندی آرزو بیشتر از هر چیزی پشتیبان رفتار نیک است. اتفاقاً همین دو اعتقاد - یعنی شفافیت آنگینه‌وار مطلق و کارآیی تنها همان ضمانت‌های اخلاقی - است که وقایع بعدی را به تدریج دستخوش آفت گردانید. اگر من باز لحظه‌ای بر بحث‌های مجلس



در مورد قانون ۱۸۸۱ درنگ می‌کنم، قانونی که هم‌اکنون نیز ناظر به کار شماسست، و بر کار همه ما به‌عنوان شهروند نظارت دارد، می‌خواهم این نکته را بازگو کنم: از همه قوانین اساسی این قانون آراء جامع‌تری نصیب خود ساخت چون در عین حال از حمایت چپ افراطی، راست سلطنت‌طلب و هواداران بناپارت برخوردار بود.

انگیزه این رفتارها فقط بدان جهت توجیه می‌شود که هواداران این رفتارها مقاصدی دارند و این مقاصد جالب است. سوسیالیست‌ها معتقدند که اگر اعطای آزادی به همه نابودی رژیم سرمایه‌داری را تسریع می‌کند، چراکه سرمایه‌داری از تضاد منافع خود می‌میرد، پول همه چیز را به‌تباهی می‌کشد. منتهایی از زورس باقی است که در این مورد سخت دلال‌نگر است و در آغاز سالهای ۱۸۹۰ نوشته شده است. و به‌توازی آن، سلطنت‌طلبان با این یقین به آزادی مطلق رأی می‌دهند که خواهند توانست به‌همه رهبران منجمله به‌مسائل خصوصی آنان بدون مانع و رادع حمله کنند. اینان می‌پنداشتند که هیچ رژیمی، هیچ دولتی نمی‌تواند بدون یک حداقل سکوت و حمایت کسانی که تصمیم می‌گیرند و حکومت می‌کنند دوام پیدا کند. به‌دیده سلطنت‌طلبان اعطای آزادی تام از سوی جمهوری خواهان حکایتگر نابخردی آنان است. این نابخردی به‌زودی برای آنان گران تمام می‌شود و بازگشت رژیم مورد علاقه آنان را ممکن خواهد ساخت. اکنون که ما می‌توانیم به گذشته بنگریم، می‌بینیم که اینان اشتباه کردند و جمهوری باقی ماند.

در مورد قانون ۱۸۸۱ درنگ می‌کنم، قانونی که هم‌اکنون نیز ناظر به کار شماسست و بر کار همه ما به عنوان شهروند نظارت دارد، می‌خواهم این نکته را بازگو کنم: از همه قوانین اساسی این قانون آراه جامع‌تری نصیب خود ساخت چون در عین حال از حمایت چپ افراطی، راست سلطنت‌طلب و هواداران بناپارت برخوردار بود.

انگیزه این رفتارها فقط بدان جهت توجیه می‌شود که هواداران این رفتارها مقاصدی دارند و این مقاصد جالب است. سوسیالیست‌ها معتقدند که اگر با اعطای آزادی به همه نابودی رژیم سرمایه‌داری را تسریع می‌کند، چرا که سرمایه‌داری از تضاد منافع خود می‌میرد، پول همه چیز را به تباهی می‌کشد. متناهی از ژورس باقی است که در این مورد سخت دلال‌تگر است و در آغاز سالهای ۱۸۹۰ نوشته شده است. و به توازی آن، سلطنت‌طلبان با این یقین به آزادی مطلق رأی می‌دهند که خواهند توانست به همه رهبران منجمله به مسائل خصوصی آنان بدون مانع و رادع حمله کنند. اینان می‌پنداشتند که هیچ رژیمی، هیچ دولتی نمی‌تواند بدون یک حداقل سکوت و حمایت کسانی که تصمیم می‌گیرند و حکومت می‌کنند دوام پیدا کند. به‌دیده سلطنت‌طلبان اعطای آزادی تام از سوی جمهوری خواهان حکایتگر نابخردی آنان است. این نابخردی به‌زودی برای آنان گران تمام می‌شود و بازگشت رژیم مورد علاقه آنان را ممکن خواهد ساخت. اکنون ما می‌توانیم به گذشته بنگریم، می‌بینیم که اینان اشتباه کردند و جمهوری باقی ماند.

۲

مطبوعات فاسد بین دو جنگ

با نگاهی به گذشته، اکنون می‌بینیم که آنان اشتباه می‌کردند، چرا که جمهوری پایدار ماند. ولی در عین حال، همین که آزادی به‌دست آمد، **مطبوعات** و حرفه‌ای که شما به آن روی آورده‌اید با مسائل دشواری مواجه شد. پنهان‌ترین مسأله، مسأله پول پنهان، پول نهفته، پولی است که رفتارهای مشکوک مطبوعات را برمی‌انگیزد. تأثیر دیگر پول، که آشکارتر است و طبیعی‌تر اذعان می‌شود، ضرورت کمینه رفاه است. کدام مدیر مؤسسه مطبوعاتی می‌تواند به‌خود اجازه دهد که ضرورت پیدا کردن خواننده و در نتیجه تأمین استقلال خود را نادیده بگیرد؟ پس، باید کاری کند که نشریه خود را جذاب گرداند و وفاداری خواننده را جلب کند. از این امر، دو مسأله اخلاقی پدید می‌آید که ابعاد آن در سالهای ۱۸۸۰، به‌هنگام «مسأله پاناما»، پیش از سال ۱۹۱۴ و در سالهای بین دو جنگ به‌خوبی آشکار شد. از یک سو، فساد عینی، و از سوی دیگر، مسائل ظریف‌تر و در نتیجه دشوارتری چون سازش و بی‌شرمی در فاش‌ساختن اسرار بروز کرد. وقتی از فساد سخن می‌رود، باید اخلاق مطبوعاتی تا سال ۱۹۴۰ یادآوری شود. مختصر آنکه اخلاق مطبوعاتی سخت به‌قهقرا رفته بود. این سالها، سالهای خیرنگاران برجسته و مشاخره‌هایی بود که جرأید را به‌لوج سطح روشنفکرانه رسانیده بود. در پشت سر همه این قضایا، در پشت این نمای شکوهمند، فساد وحشت‌انگیزی نهفته بود. مطبوعات بین دو جنگ رفتار بیمارگونی

داشتند که تصویر مطبوعات مردمی را پیوسته مخدوش می‌گرداند.

شاید عده‌ای از شما نمایشنامه ژان ژیرود و^۱ «دیوانه شایو»^۲ را که در دوره اشغال کشور به اجرا درآمد به یاد داشته باشید. در این نمایشنامه، زن دیوانه‌ای یا ظاهراً دیوانه‌ای هست که به بهانه اینکه در بالای تپه شایو چشمه نفتی وجود دارد، همه تبهکاران را به بالای تپه می‌کشانند، و همه گروه‌ها از صاحبان صنایع، بازرگانان تا سیاستمداران با ولع به بالای تپه هجوم می‌آورند و به درون دخمه می‌افتند. فقط یک تن در کنار سوراخ تپه می‌ماند، و آن یک تن مدیر اتحادیه مطبوعات تبلیغاتی است. زن دیوانه نگران می‌شود و در صدد برمی‌آید که از قضیه سر در بیاورد. پس سخنانی به این مضمون می‌گوید: آقای مدیر، شما هم داخل شوید، در آن زیر نفت هست، می‌توانید سود سرشاری ببرید، می‌توانید سهامش را به فروش برسانید. مدیر مطبوعات تبلیغاتی پاسخ می‌دهد: نه، نه، خانم، وادارم نکنید که داخل دخمه شوم. ابتدا، ابتدا. چون ناگزیریم می‌سازید که ما بی‌طرفی سنتی خود را در برابر واقعیت و نادرستی از دست بدهیم. و من از چنین کاری بیزارم.

به نظر من نباید این «بی‌طرفی در برابر واقعیت و نادرستی» را که پاره‌ای از رفتارهای بین دو جنگ نویسندگان مطبوعات ما را به سوی آن می‌کشاند نادیده گرفت. مثلاً باید دانست که سهام معروف‌ترین و خوشنام‌ترین این مطبوعات به حراج گذاشته می‌شود، و به بانکی به فروش می‌رسد که از آنها به سود مداخله خود در بازار سهام بهره‌برداری می‌کند. این جور فساد همه مطبوعات آن زمان را آلوده ساخته بود. آب‌بیار و آتش‌بیار این معرکه چه کسانی بودند؟ تبهکارانی که در آن دوره عنوان مؤدبانه «توزیع‌کنندگان آگهی» را داشتند. در آن زمان، هیچ بانکی نمی‌توانست سهامی را به فروش برساند مگر اینکه به یکی از این «توزیع‌کنندگان آگهی» مراجعه کند، مبلغ کلانی به او بدهد و بگوید: «من بهای هر قلم را خوب نمی‌دانم، ولی بودجه‌ای در اختیار شما که کارشناس کارکشته‌ای هستید می‌گذارم، خودتان هر طور صلاح می‌دانید توزیع کنید.» چون کار، کار دشواری است، «توزیع‌کنندگان آگهی» ورشکست می‌شوند. چرا که ناگزیر می‌شوند علاوه بر حق‌العمل خود، مبلغ هنگفتی هم از جیب مایه بگذارند. این بهایی بود که تصور می‌شد باید پرداخت.

برای نتیجه‌گیری از این بخش، سخنی از لئون بلوم^۳ بیاورم که در صحت داوری او تردید روا نیست. به عقیده او، انحراف اخلاقی مطبوعات بین دو جنگ، به شکست حکومت مردمی در برابر دیکتاتوری و سرانجام به شکست ما در جنگ جهانی دوم کمک کرد. او در کتاب ارجمند خود «مقیاس انسانی»^۴ که به هنگام اسارت خود در آلمان نوشت، می‌گوید: «نمی‌توان به ترسیم چهره مطبوعات فرانسه در بیست سال اخیر پرداخت و احساس سنگ نکرد؛ و بدون سوءنیت

۱. Jean Giraudoux، نمایشنامه‌نویس نامدار سده بیستم.

2. Folle de Chaillot

۳. Léon Blum، نویسنده و سیاستمدار سوسیالیست که به نخست‌وزیری رسید.

4. Echelle Humaine

نمی‌توان پنهان کرد که اجیر بودن کمابیش همه آنها به‌صورت سقوط اخلاقی و در عین حال فنی بروز کرد و سرانجام کانون فساد سرپای کشور گردید.»

شما در آغاز فعالیت روزنامه‌نگاری خود نمی‌توانید از چنین خطری غافل باشید، نه آنکه باز همان فساد جمعی برگردد، بلکه گاهگاهی، فلان یا بهمان سازشکاری، احتمالاً در پی مشکلات مالی مطبوعات دوباره رُخ نماید. این سازشکاریهای جزئی در کتاب ارجمند آقای آلبر دو رو^۱ به‌نام «سوگندنامه تنو فراست^۲» به‌وجه نیکویی بازنموده شده است: هزینه گزاف سفر مدیران مطبوعات، هدایا، خلاصه هرآنچه در قضایای اخیر شهر لیون بین شهردار و دامادش پیش آمده است.

البته هنوز مسأله «اهمیت تبلیغات»، که درس بزرگ تاریخ است، به‌قوت خود باقی است. چگونه باید مطمئن شد که وقتی روزنامه‌ای دچار مشکل مالی شد، — و اندکند روزنامه‌هایی که از این مضیقہ جان در می‌برند — آن قدر آزاد باشد که استقلال خود را به‌آگهی دهنده نمی‌فروشد؟ آیا در سالهای ۱۹۶۰، نشریات اقتصادی، در برابر سرمایه «نفتیها»، که در بودجه تبلیغاتی روزنامه‌ها نقش بارزی داشتند، آزاد بودند؟ می‌دانید که آلفره سووی^۳ همیشه در این اندیشه پای فشرده است که اگر گفتگو بین قطار و اتومبیل به‌جایی نرسیده است، بدان‌جهت بوده است که راه‌آهن نسبت به فروشندگان بنزین و صاحبان کارخانه‌های اتومبیل‌سازی در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تبلیغات چندانی نمی‌کرد. پس هنوز نیازمند مراقبت هستیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. Albert du Roy، نویسنده معاصر.

۲. Alfred Sauvy، جامعه‌شناس معاصر.